

همراه با تاریخ شفاهی کتابخانه مرکزی



قسمت دوم: مصاحبه با خانم دکتر مهری پریخ

شهناز غلامحسین‌نژاد (کارشناس خدمات کتابداری)

در خانواده ما تفاوتی بین دختر و پسر نبود. چون خانواده پرجمعیتی بودیم و بیشتر وقت‌ها هم مهمان داشتیم، همه در کارهای خانه همکاری می‌کردیم. اولین کسانی بودیم که در خانواده پدری و مادری به ادامه تحصیل پرداختیم. از جمله سرگرمی‌های علمی ما در دوران کودکی، خواندن کیهان‌بچه‌ها بود. در مدرسه روزی که کیهان‌بچه‌ها را یکی از معلم‌ها روی دوچرخه‌اش می‌آورد، همه مشتاق خواندن آن بودیم و برای گرفتن آن سرودست می‌شکستیم. در بیشتر مواقع در تابستان‌ها یک کار فوق‌العاده انجام می‌دادیم. دخترها کارهای هنری را دنبال می‌کردند و پسرها با پدر به بازار می‌رفتند. از زمان دیپلم همراه با تحصیل کار می‌کردم و تا حدودی استقلال مالی داشتم. برای من کار کردن همراه با رشد فکری بود. البته از رشد تحصیلی هم غافل نبودم. برای مادر و پدرم، استقلال ما خیلی اهمیت داشت، همواره مشوق ما در تحصیل و کار بودند.

”سرکار خانم دکتر لطفا خودتان را معرفی کنید و مختصری از زندگی و پیشینه خانوادگی‌تان بفرمایید.

من مهری پریخ هستم، متولد یکم فروردین‌ماه هزار و سیصد و سی دو، در یک خانواده پرجمعیت در محله احمدآباد و از طرف مادر مذهبی به دنیا آمدم. سه خواهر و چهار برادر بودیم که با سایر بچه‌های همسایه‌ها همواره در حیاط بزرگ خانه و اطراف خانه که تشکیل شده بود از مجموعه باغ‌های احمدآباد بازی می‌کردیم.

ما کودکی بسیار غنی داشتیم و در مقایسه با کودکان امروز در شرایط خیلی خوبی رشد کردیم.

در طول روز مادر و مادر بزرگ را می‌دیدیم، ولی جمعه‌ها پدر هم بود که بیشتر ما را بیرون از خانه و به طبیعت می‌برد. دبستان را در مدرسه خرد گذراندم. با وجود خانواده مذهبی مادرم، خیلی آزاد بودیم و با توجه به اینکه والدینم شش کلاس بیشتر سواد نداشتند خیلی روشنفکر، ساختارشکن و نوگرا بودند و همه‌جور شرایط برای رشد و تحصیل ما فراهم بود.

**” در مورد دوران جوانی وضعیت خودتان بگویید.**

در دوره کارشناسی همراه با درس به ورزش نیز می‌پرداختم. دانشجوی متوسطی بودم. برای تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد به تهران رفتم. برای اداره زندگی سخت کار می‌کردم. پاتوق ما کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بود، که در آن زمان برای ما عظمتی داشت. در اواخر تحصیل در کتابخانه انرژی اتمی استخدام شدم و به کار مرجع و پاسخگویی به متخصصین آنجا پرداختم. کاری بسیار نو و لذت‌بخش بود که سراسر یادگیری داشت. در همان زمان توجه من به انرژی‌های نو جلب شد و به تهیه کتابشناسی انرژی‌های نو شامل انرژی خورشیدی، بایوگاز و باد پرداختم. اطلاعات خوبی در مورد کاربرد علوم هسته‌ای در صنعت و پزشکی نیز به دست آوردم. در دوران تحصیل در دانشگاه تهران با آقای فتاحی آشنا شدم. این آشنایی زمینه زندگی مشترک را فراهم کرد.

” از چه زمانی و چگونه وارد دانشگاه شدید؟

بعد از اینکه دیپلم خود را گرفتم در سال ۱۳۵۰ وارد دانشگاه مشهد یا فردوسی کنونی و دانشکده دکتر شریعتی یا ادبیات کنونی شدم و در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به تحصیل پرداختم. بعد از دوره کارشناسی، در سال ۱۳۵۵ در کنکور کتابداری شرکت کرده و در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران پذیرفته شدم و همان سال ادامه تحصیل در رشته کتابداری و مقطع ارشد را شروع کردم و در سال ۱۳۵۷ این دوره را تمام کردم. در سال ۱۳۷۱ به همراه خانواده، برای ادامه تحصیل در مقطع دکترا به استرالیا رفتیم. در سال ۱۳۷۶ بعد از پایان این دوره به ایران برگشتیم.

” چه شد که برای ادامه تحصیل به استرالیا رفتید؟

قبل از ازدواج، من قصد داشتم برای ادامه تحصیل در مقطع دکترا به ایالات متحده آمریکا بروم. اما با شروع انقلاب و ازدواج مان این کار صورت نگرفت. انقلاب فرهنگی نیز ادامه تحصیل را به عقب انداخت. بعد از پایان انقلاب فرهنگی برای ادامه تحصیل به استرالیا و دانشگاه نیو سات ولز رفتیم و در

رشته علم اطلاعات مشغول به تحصیل شدیم. در آن زمان، با دو بچه و مقرری بسیار اندک شرایط سختی داشتیم. اما با صرفه‌جویی و تقسیم درست کار برای رسیدگی به بچه‌ها و درس‌های آنها و تلاش زیاد، آن دوره نیز گذشت و به ایران برگشتیم و مشغول کار شدیم. ما یک گروه نه نفره بودیم که در استرالیا تحصیل می‌کردیم. هفت نفر به ایران بازگشتند. این گروه تأثیرگذاری و تحول زیادی در رشته بوجود آوردند. ما از اولین کسانی بودیم که با کاربرد کامپیوتر در رشته خودمان آشنا بودیم. سعی کردیم آموخته‌های خود را در ایران پیاده کنیم. با این رویکرد، ماهیت رشته تغییر کرد. بنابراین، نام کتابداری دیگر نمی‌توانست این ماهیت را نشان دهد. با کمک دوستان و با نظرسنجی‌ها و گفتگوهای بسیار نام رشته عوض شد و نام علم اطلاعات و دانش‌شناسی که گویای محتوای آن بود، انتخاب شد.

” در مورد شکل‌گیری کتابخانه مرکزی دانشگاه فردوسی برایمان می‌گویید؟

در این رابطه، شاید همکاران بهتر از من اطلاعات داشته باشند. به خاطر دارم آقای یغمایی و مرحوم استاد محمدعلی خاکساری متنی را به همین منظور تهیه کرده بودند که باید در اسناد کتابخانه وجود داشته باشد. کتابخانه مرکزی آن زمان، ساختمان مناسبی نداشت. در واقع، در ابتدا برای کتابخانه و نقش آن در پیشبرد هدف‌های دانشگاه ارزشی زیادی در نظر نمی‌گرفتند. ساختمان آن، پیشتر به یک سالن ورزشی اختصاص داشت و به تدریج تبدیل به کتابخانه شد. مرحوم آقای مجذوب صفا بنیانگذار آن بودند، در اطراف ساختمان فضای سبز خوبی را بوجود آورده بودند. اما آن ساختمان شایسته کتابخانه مرکزی سومین دانشگاه بزرگ کشور نبود. مسئولین وقت کتابخانه مرکزی همواره این مسأله را به ریاست وقت دانشگاه یادآور می‌شدند. در آن زمان اعضای هیأت علمی گروه کتابداری نیز تلاش زیاد کردند و چندین بار نقشه‌های ساختمانی کشیده شد و حتی زمینی هم در میدان علوم در دانشگاه در نظر گرفته بودند که شوربختانه به سرانجام



که ارتباط کتابخانه را با مراجعان به وجود آورد، تقویت کردن همین بخش بود.

وضعیت کتابخانه از نظر فضا و از نظر وسعت چطور بود؟

وضعیت جالب نبود، فضا سازی مناسب نبود، فضا کم بود و بیشتر آن هم به فهرست‌نویسی و مخزن اختصاص داده شده بود، قسمتی برای سفارشات و فضای کمی هم برای امانت وجود داشت. بیشتر کارکنان، فهرست‌نویس بودند و در دو بخش لاتین و فارسی فعالیت می‌کردند. چون آقای دکتر فتاحی رییس بخش فهرست‌نویسی فارسی و آقای جاویدی فهرست‌نویسی لاتین بودند، شاید بهتر بتوانند در مورد این بخش‌ها توضیح بدهند. بیشتر خدمات کتابخانه برای فهرست‌نویسی بود و کتابخانه مرکزی بایستی تمام کتاب‌های کتابخانه‌های دانشگاه را فهرست‌نویسی می‌کرد و شاید بتوان گفت، کتابخانه مرکزی در ابتدا مرکز فهرست‌نویسی بود. در ابتدا مخزن کتابخانه بسته بود، ولی با چالش بسیار پس از مدتی مخزن به روی مراجعان باز شد اما فضای چندانی نداشت.

ورود شما به کتابخانه مرکزی چگونه بود؟

سال دقیق را یادم نیست. در اوایلی که پس از تمام کردن مقطع دکترا به ایران بازگشتیم یک روز ریاست دانشکده علوم تربیتی، که معاونت دانشگاه، را نیز بر عهده داشتند را در حیات دانشکده دیدم. ایشان گفتند می‌خواهیم مسئولیت کتابخانه مرکزی را به شما بسپاریم. من به دلیل اینکه تازه برگشته بودیم و باید فعالیت‌های جدیدی می‌داشتم و هماهنگی با شرایط جدید آموزشی و درگیری‌های زندگی را داشتم، این مسئولیت را نپذیرفتم. بعد از مدتی دوباره همین مسأله مطرح شد و من با توجه به شرایط و اصرار همکاران پذیرفتم و وارد کتابخانه مرکزی شدم.

در مورد همکاران تان در کتابخانه برایمان بگویید.

در سالی که من وارد کتابخانه شدم، فارغ‌التحصیل رشته کتابداری زیاد نبودند. برای همین تعداد کتابداران تحصیل کرده و با این مدرک در کتابخانه کم بود. ولی کتابداران

نرسید. این تلاش‌ها موجب شد که فقط مجوز توسعه کتابخانه را بدهند و طبقه دوم کتابخانه ساخته شد. گرچه برخی از فعالیت‌ها به طبقه بالا منتقل شد و در فضا وسعت ایجاد شد، ولی برای فعالیت‌های نوین کتابخانه مرکزی کافی نبود. میهمانان خارجی که به آنجا می‌آمدند باورشون نمی‌شد که اینجا کتابخانه مرکزی چنین دانشگاهی باشد و مرتب می‌گفتند ما را به کتابخانه مرکزی ببرید. با توجه به شروع کارهای آموزشی و کارگاه‌های سواد اطلاعاتی مشکلات فضا بیشتر نمایان می‌شد. به یاد دارم روزی که آقای دکتر باقری ریاست وقت دانشگاه، دانشجویان خود را برای شرکت در کلاس‌های سواد اطلاعاتی به کتابخانه آورده بودند، من باز نیاز به گسترش فضا و ساختمان جدید را بازگو کردم. ایشان تأیید کردند، ولی ادامه دادند که فعالیت‌ها به فضا بستگی ندارد. در حالی که کارهای انجام شده را تحسین می‌کردند گفتند: «در این فضای کوچک این کارهای بزرگ دارد انجام می‌شود». گرچه دلگرم کننده بود، اما داستان ساختمان کتابخانه ناتمام ماند.

زمانی که من آمدم، بخش فهرست‌نویسی یا خدمات فنی خیلی وسیع و قوی وجود داشت، ولی بخش‌های مخزن و مجموعه کتابخانه، آماده‌سازی کتاب، امانت و سفارشات خیلی محدود بود. گرچه همکاران به نیازها و سوال‌ها پاسخ می‌دادند، ولی بخشی به نام اطلاع‌رسانی و خدمات جستجو برای کاربران و پاسخگویی به مراجعان به صورت رسمی و وسیع وجود نداشت. از این رو و بنا بر نیاز، از اولین کارها راه‌اندازی این بخش بود. یکی از دانشجویان در مقطع ارشد دوره کتابداری مسئولیت بخش تازه تأسیس اطلاع‌رسانی را به عهده گرفت، او فردی فعال و پویا و پیگیر بود و با جستجوهای هوشمندانه باعث شد این بخش مورد توجه و استفاده زیاد مراجعان قرار گیرد. این موفقیت، همراهی و موافقت دانشگاه را در تهیه و فراهم کردن دسترسی به پایگاه‌های اطلاعاتی فراهم کرد. گرچه این کار نیز چالش‌ها و مشکلات خاص خود را داشت، ولی مورد استقبال رشته‌های مختلف قرار گرفت. شاید یکی از عمده‌ترین کارها



فرهنگ‌سازی شد و به تدریج این ادعا اثبات شد؛ یعنی برای هر رویداد و تصمیم‌گیری نشست‌ی برگزار می‌شد و از کارکنان نظرخواهی صورت می‌گرفت. به این ترتیب، کارکنان احساس کردند که نظر آنها مهم است و حس ارزشمند بودن در آنها تقویت شد. گروه مدیران بخش‌ها تشکیل شد و نشست‌های منظمی برای مشورت در امور تخصصی برگزار می‌شد. همچنین کمیته اداری، که متشکل از مدیران و یک نفر معتمد از میان کارکنان بود، بوجود آمد. در نشست‌های این گروه چالش‌ها و بحث‌های مدیریتی و حتی مسائل صنفی کارکنان مطرح و به همه امور رسیدگی می‌شد. چون یک نفر معتمد از طرف کارکنان نیز در گروه وجود داشت، همه موضوع‌هایی که در نشست‌ها مطرح می‌شد به گوش کارکنان هم می‌رسید و آنها از امور و تصمیم‌ها اطلاع داشتند. همه قوانین، مقررات و تصمیم‌ها شفاف به اطلاع همه می‌رسید. به این ترتیب فرهنگ گفتگو رواج یافت. مسئولین بخش‌ها باید گزارش فعالیت‌ها را به مدیریت می‌دادند. نشست‌های منظم با کارکنان خود برای تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و طرح پیشرفت کارها تشکیل می‌دادند. مدیریت نیز باید در مورد تصمیم‌ها، برنامه‌ها و اقدام‌ها گزارش منظم به دانشگاه می‌داد.

چه شد که سامانه برای ثبت خرید مجلات راه‌اندازی شد؟

چالش دیگر کیفیت کار بود که در همه زمینه‌ها باید حفظ می‌شد. در فهرست‌نویسی، داده‌ها بازنگری شد و اصلاح‌های زیادی صورت گرفت. در مورد خرید و تهیه منابع نیز باید اشتباه‌ها به حداقل می‌رسید، سرعت بالا می‌رفت، از تکرار جلوگیری می‌شد و امکان کنترل امور در حداقل زمان وجود می‌داشت. یک سیستم کامپیوتری می‌توانست این امکانات را فراهم کند. در ابتدا که سیستمی در دسترس نبود، پیشنهاد شد از اکسس و یا اکسل کمک گرفته شود. سیستم خرید مجله‌های چاپی در اولویت قرار گرفت. در ابتدا مقاومت زیاد بود، اما به تدریج همان کسانی که مقاومت می‌کردند پی بردند که چقدر فرایند کار ساده‌تر پیش می‌رود و اطمینان نسبت به

خبره و مجرب به ویژه مسلط به فهرست‌نویسی و تهیه مدرک مشغول به کار بودند. در قسمت تهیه، همکاران تجربه خوبی داشتند؛ بر خرید مدارک تسلط داشتند و شناخت خوبی از کارگزاران داشته و ارتباط مناسبی با آنها بوجود آورده بودند. این تجربه‌های خوب و حمایت‌ها مانند سکوی پرش بود که کمک کرد بتوان مشکلات فهرست‌نویسی کتابخانه‌های دانشگاه و تهیه مدارک را برطرف کرد. شانس دیگر من در پیشبرد امور، وجود آقای فتاحی به عنوان مشاور بود. گرچه ایشان مشاور غیررسمی بودند، ولی در امور تخصصی از هیچ کمکی دریغ نداشتن؛ به ویژه که کارکنان نیز رابطه خوبی با ایشان داشتند. از آنجایی که تجربه نشان داده و بعدها هم چنین بود که برای مدیریت کتابخانه‌ها از رؤسای غیرمتخصص استفاده می‌شود، من بارها تلاش داشتم حضور یک مشاور را در کتابخانه مرکزی رسمیت ببخشم، نه تنها به خاطر دانش تخصصی، بلکه همواره به عنوان قاعده‌ای کلی که یک مشاور از حرفه و گروه آموزشی باید در کتابخانه مرکزی در دانشگاه وجود داشته باشد و این سمت رسمیت پیدا کند. جای تأسف است که در این زمینه موفق نشدم.

آیا کتابخانه با چالش هم مواجه بود؟

چالش‌های کتابخانه بسیار زیاد بود و شاید نشود در یک گفتار چند دقیقه‌ای آن را به پایان رساند. توسعه فعالیت‌ها چالش برانگیز بود و تلاش زیادی نیز طلب می‌کرد. در عین حال، این تلاش‌ها بسیار زیبا و لذت‌بخش بود. به همت دوستان محترم کتابخانه و حمایت‌های دانشگاه در بیشتر برنامه‌ها موفقیت چشمگیر بود. یکی از چالش‌های کتابخانه عدم فرهنگ گفتگو بود.

راجع به آن چالش‌ها بفرمایید.

در دو سه سال اول، همکاران نگران مقایسه‌ها و برتری خواهی‌ها بودند. خیلی سخت می‌شد اثبات کرد که این اتفاق‌ها نمی‌افتد. در اتاق مدیریت برای گفتگو همواره باز است و در تمام زمینه‌ها با کارکنان مشورت می‌شود. اما، خوشبختانه



”زمینه‌های مورد علاقه‌تان چه بود؟“

زمینه‌های مورد علاقه من مواردی بودند که بر پایه نیاز زمان شکل گرفت. از جمله سواد اطلاعاتی، مدیریت دانش و مدیریت پویا و انسان‌گرایانه و برنامه‌ریزی راهبردی در کتابخانه‌ها. در هر کدام از این موارد من تحقیق، پیاده‌سازی نظریه‌ها و آموزش داشتم. فعالیت‌های تحقیقاتی من همراه با دانشجویانم انجام می‌شد. دانشجویانم دو گروه بودند. دانشجویانی که در کارهای پژوهشی با من همراه بودند و علاقه‌مند به کار و یادگرفتن و رشد کردن بودند. عده دیگر فقط با من پایان‌نامه داشتند. و موضوع‌هایی را انتخاب می‌کردند که در زمینه‌های مورد علاقه من بود. به طور معمول این دانشجویان، افرادی دقیق، صبور و عمیق بودند. هر دوی ما اطمینان داشتیم کاری که با دقت و صرف وقت زیاد انجام شود، نتیجه‌ای ارزنده دارد که موجب افتخار خواهد بود. پایان‌نامه‌های برجسته‌ای داشتیم که چند عنوان از آن‌ها در جشنواره‌ها امتیاز گرفته‌اند و برخی تبدیل به کتاب شدند. پژوهش‌هایی که انجام دادم نیز بر پایه علاقه‌های علمی و نیاز بود. یعنی حل مشکل آن زمان را هدف قرار می‌دادم و به همین دلیل جذاب بود و خستگی نداشت. از جمله آن‌ها طراحی برنامه مرکز اطلاع‌رسانی و کتابخانه مرکزی و دو سال بعد پژوهش «برنامه راهبردی برای توسعه و تحول در خدمات کتابخانه‌های دانشگاه فردوسی مشهد» انجام شد. در این پژوهش از همه اعضای هیأت علمی و مسئولان نظرسنجی شد. برنامه راهبردی برای کتابخانه سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور که پژوهشی وسیع بود نیز انجام گرفت. در دو نوبت وب سایت دانشگاه به فارسی و لاتین طراحی شد. افزون بر طراحی صفحه‌های رابطه کاربردی، محتوای زیادی تهیه شد. از تمام گروه‌ها، بخش‌های علمی و آزمایشگاه‌ها اطلاعات گردآوری و مناسب‌سازی شد و در وب سایت قرار گرفت. در این فعالیت تمام جنبه‌های علمی و استاندارد رعایت شده بود. در آن زمان در بررسی‌های وب سنجی، وب سایت دانشگاه فردوسی رتبه اول را در کشور به دست آورد. از دیگر کارهای پژوهشی طراحی و تهیه برنامه راهبردی برای کتابخانه منطقه‌ای شیراز و سیستم کتابخانه آن بود.

درستی کار افزایش می‌یابد. به این ترتیب همکاری و همراهی در استفاده از سیستم‌های رایانه‌ای افزایش یافت.

”اشتراک دانش در بین کارکنان چگونه انجام شد؟“

با تشکیل گروه‌ها، کمیته کارکنان و تشکیل منظم جلسه‌های مشورتی، در واقع تمرین اشتراک دانش صورت می‌گرفت. بعد از مدتی که گذشت و همه با این روش آشنا شدند، کارگاه اشتراک دانش برگزار شد و به آموزش آن پرداختم. در پروژه آخر این کارگاه، همه باید به صورت مصور و با نمودار مشخص می‌کردند که با چه واحدها و افرادی باید ارتباط برقرار کنند و در این ارتباط چه اطلاعاتی باید رد و بدل شود.

بعد از ترسیم نقشه ارتباطی و آگاهی نسبت به میزان ارتباط‌هایی که هر روزه برقرار می‌کنند، آن‌ها به وجد آمدند و پی بردند که چقدر کار اشتراک دانش که انجام می‌دهند جالب و شگفت‌انگیز است. آن‌ها به ارزش داشتن ارتباط، بهتر پی بردند و انگیزه آن‌ها برای اشتراک دانش بیشتر شد. شاید دلیل این درک خوب و اشتیاق به این علت بود که آن‌ها ابتدا و در عمل اشتراک دانش را بکار بردند و بعد در آن رابطه آموزش دیدند.

”اولین کتابی که خواندید چه بود؟“

در دوره کارشناسی که زبان و ادبیات انگلیسی می‌خواندیم، با ادبیات انگلیس و آمریکا آشنا شدم. زمانی که در مقطع کارشناسی ارشد پذیرفته شدم، همه فکر می‌کردند که باید کتابخوان باشیم در صورتی که من زیاد کتاب نخوانده بودم و فقط در دبستان مجله‌های کودکان مانند کیهان بچه‌ها را می‌خواندم. کتاب خرمگس یکی از کتاب‌هایی بود که در دبیرستان خواندم، برایم جالب و تأثیرگذار بود. در دوران تحصیل کارشناسی ارشد به ادبیات کاری نداشتیم. آموزش‌ها در مورد فنون مختلف تهیه، آماده‌سازی کتاب و طبقه‌بندی مدارک بود. به تدریج با دنیای کتاب آشنا شدم و ادبیاتی را که برای محققین، پژوهشگران، علما و نیز تفکر و زندگی مفید بود شناختم.



از دوران بازنشستگی تان می فرمایید؟

بعد از بازنشستگی، تمام تلاش‌ها و تمرکز را بر روی علاقه‌ای که سال‌ها فکر من را به خود مشغول کرده بود گذاشتم. در این فعالیت مخاطبان ما کودکان و نوجوانان و والدین هستند. هدف‌ها استفاده از ادبیات کودک برای کاهش مشکلات رفتاری و شخصیتی در کودک و نوجوان و رشد اندیشه‌ورزی در آنان و در والدین در فرزندپروری است. ترویج کتاب‌خوانی را به عنوان مأموریت در نظر گرفتیم. با رویکرد کتاب درمانی و آموزش تفکر فلسفی فعالیت‌ها از اتاق کوچکی در دانشکده آغاز شد. من کتاب کودک و نوجوان خریداری می‌کردم و با دانشجویان علاقمند به تحلیل آن‌ها و تهیه چکیده می‌پرداختیم. بعدها این چکیده‌ها در پنج کتاب منتشر شد. پس از چند سال دوندگی مؤسسه کیهان دانش پاژ را با همکاری آقای فتاحی تأسیس کردیم و فعالیت‌ها به آنجا منتقل شد.

در همین راستا، در سال ۱۳۸۸ پیش از بازنشستگی، همایش ملی پویاسازی کتابخانه‌های آموزشگاهی برگزار شد که من دبیر علمی آن بودم. در کنار این همایش و با همکاری دانشجویان پنج کتاب را منتشر کردیم. این همایش من را در شروع فعالیت برای کودک و نوجوان مصمم‌تر کرد. در سال ۱۳۹۷ چهار کتاب دیگر در زمینه کتاب‌درمانی و در سال ۱۳۹۸ یک کتاب دیگر منتشر شد. برای ادامه فعالیت‌ها نیاز بود که بتوانم به روانشناسی کودک و نوجوان مسلط باشم. به همین دلیل در سال ۱۳۹۸ در کنکور سراسری شرکت کردم و به تحصیل در رشته مشاوره خانواده پرداختم. پس از تمام شدن درس، مجوز کلینیک مشاوره گرفته شد و در حال حاضر نیز در مؤسسه کیهان دانش پاژ با شعار «بخوانیم، بیندیشیم، بهتر زندگی کنیم» مشغول هستم.

از صبر و حوصله شما و از این که دعوت ما را برای انجام این مصاحبه پذیرفتید، سپاسگزارم.

